

و معلوم نیست این حوقل چرا نام ایشان را برده یا ترتیب باجگزازی  
ایشان چگونه بوده است

در باره مالیات این ولایت ها نیز مبلغ جمعی که این حوقل  
مینویسد هزار و پانصد دینار ( با پول امروز سه ملیون تومان کمبیش )  
است . با آنکه میزان برداشت ولایتهای مذکور چندین برابر این مبلغ بوده  
است . در قسمت باجهای فرمانروایان بومی معهود است که هیچ کدام  
برداشت حقیقی سرزمین خود را بر زبان نمی برداختند و بایستی بپردازند  
و زایشرونتوان بر کمی این قسمت خورده گرفت . اما در قسمت برداشت  
واحی آزاد چون این است در کار نیست پانصد هزار دینار این حوقل را  
جز سه و توان انگاشت . چه برداشت آذربایگان تنها در آن زمان بداینهایی  
که در دست است و برخی از آنها در همین کتاب خواهد آمد نزدیک پنج  
هزار هزار دینار با پول امروزه ده ملیون تومن کمبیش آورده و این حوقل  
برداشت آنجا را برخی زو حتی در منستان و آن بصره هزار دینار می  
ویسد که یکی برده تفاوت در میان است .

**مرگ مرزبان و جانشینی** مرزبان پس از شش نژده سال فرمان

**پسر او جستان :** روزی در یک در راهان سه ۳۵

عدت و تندرستی در گذشت پسری که زو زاده شد جستان و بر همه

و بصر و کبخسرو بود . چون در این روزها بر در خود و هودان در

از تاره بر دین خود ده بود و صبیتی که کرد این و دانه پس زمرت و فرها روئی

آذربایگان و هسودان را بد شد و چون و نیز مرد جستان فرها روئی بد

نگشتری خود و نشانه ئی که مینه و و پس بان دره و د بصر

و هسودان سپرد

ولی پیش از این وصیت دیگری نهدنی کرده بدژبانان سپرده بود که  
پس از مرگ او دزها را جز بچستان و پس از مرگ جستان جز بپراهمیم،  
پس از مرگ پراهمیم جز بناصر نسیارند و اگر ناصر نیز نماید آنگاه بپرادرس  
و هسودان سپارند. (۶۶)

جهت این دو وصیت گوناگون از پادشاه خردمندی همچون مرزبان  
معلوم نیست و چنانکه خواهیم دید همین وصیت ها مایه پراکندگی  
خاندان او شد.

پس از مرگ مرزبان و هسودان انگشتی او و دیگر نشانها را نزد  
دژبان فرستاده سپردن دره را خواست ولی دژبان آن وصیت  
نهانی را آشکار ساخته دزها را سپردند. و هسودان سخت برنجیدند.  
در اینمین و آکین نامی پسر خورشید که از نزرکان دیلم و پدروزی  
ابراهیم (پسر دوم مرزبان) بود و مرزبان پیش از بیماریش او را گرفته  
و بند کرده بود ابراهیم بخوارش و اصرار زشت خویشتن فرزندان رفته  
و آکین را از بند سرون آورده و بی آنکه اجزه از و هسودان بگیرد  
ازاد و ره ساخت.

درین کار رحمت و هسودان بیشتر شده داست که درنگ او در  
اردبیل سودی بخوهد داشت بلکه برجان خود بیمناک شده با دلی  
پراز کینه نزه شفاف پس ز رفتن او جستان پسر نزرک مرزبان  
رفته در مروئی و دست گرفته ابو عبدالله عیمی معروف را بوزارت  
خود برگرد و در درش پراهمیم و مصر و همگی سر کردگان مرزبان

(۶۶) ن مگور، بیگو - خون بجزرو سپار خردسال بود بدین جهت

از او - مرده

بیعت او پذیرفتند. مگر جستان پسر شرمزن که حکمرانی ارومی داشت و پس از مرگ مرزبان بخیان استقلال و خودسری افتاده در ارومی دزی می ساخت و از آمدن نزد جستان و بیعت کردن بدو بنا ایستاد.

ولی جستان (پسر مرزبان) مدتی پادشاهی نراند که نتوانی و کارندانی خود را آشکار ساخت و بجای اینکه همچون پدر پیرو دلت و فزون کردن سد هبان رشمشیر زان کوشیده بنیاد پدش می خود را استوارتر سازد زنان بسیار در حرماً گرد آورده روزگار ایشان میگذرانید و از دو دشمن توانا و پرزور (وهودان و جستان شرمزن) که چپ و راست او را فرا گرفته روز و شب نکنند بنیادش می کوشیدند بهش و ندیشه نداشت.

یکی از کارهای او که فتنه ها از آن برخاست گرفتن و بند کردن وزیر خود عیمی بود. چه او را دامادی بنده ابو احسن عیدش بود که در ارومی دیری جستان پسر شرمزن را داشت و گرفتاری و در دست و پز ساخته با خداوند خود دشمنی جستان (پسر مرزبان) برخاستند و نامه ای بآبراهیم برادر جستان که بن هنگام فرمانروایی در منستان (۶۷) داشت نوشته او را بنفرم فی و دشمنی برادر خود بر گینختند و برومی دعوتش کرده وعده داد که چون بید کوشش و تلاش در به نداشتن به پادشاهی آذربایگان برسد.

آبراهیم قریب این وعده خورده برومی شتافت و به جستان و دبیرس هم دست شده به مرغ نختند و آن شهر را تصرف نمود. جستان

(۶۷) مقصود از منستان در اینجا دوز (دبیر) و آن روحی است

که از صدر اسلام به دست مسلمانان افتاد. حکمران آنجا یکباره از منستان از آذربایگان فرستاده می شد.

(پسر سرزبان) اینوقت در بردعه بود چون این خبر شنید به اردبیل باز آمد و نامه ای بچستان و عبیدالله نوشته بدلاجوئی ایشان کوشید و وعده رها کردن نعیمی و دیگر وعده های نیکو داد. چستان و عبیدالله ایندفعه هواخواهی این زادر پذیرفته ابراهیم را در سرانته تنها بگذارند و بارومی باز گشتند.

ابراهیم دانست که خطا کرده و بارمنستان باز گشت. ولی میانه او و برادرش رجش و دشمنی دیدار بود و چستان و عبیدالله در میانه دو رو زیسته بهر دوی ایشان روی دوستی می نمودند. تا آنگاه که باروی شهر ارومی را که آغاز کرده بودند و دزی را که درون شهر بنیاد می نهادند پیمان رسیده سلاح و ابزار جنگ چندانکه میخواستند گرد آوردند. اینوقت از هر دو سوی بریده بهیچکدام جز روی دشمنی نمودند.

چستان و ابراهیم دانستند که هر دو فریب دشمن خورده با دست خود بنیاد خود را کنده اند و هر دو از کرده پشیمان شده بدوستی و آشتی گرفتند و میخواستند لشکرهای خود را گرد آورده باهم بچنگ چستان سره زن بشتابند. لیکن درین هنگامه حادثه دیگری روی داده ایشان را از بن آهت بز داشت. (۶۸)

خروج المستجیر بالله در کیلان اسحق بن یسریسی پسر خلیفه المکتفی بالله و آذربایگان و پایان کار او: در سال ۳۴۹ در کیلان پیدا شده خود را المستجیر بالله میخواند و نوبت دعوت گذارده (۶۹) گروهی از کیلان که برخلاف

(۶۸) تجرید الامم حوادث سال ۳۴۶ و سال ۳۴۹.

(۶۹) عنوان دعوتش « بیعت کردن برگزیده از خاندان یحیی » بود.

(بعثت یحیی بن یحیی من آل محمد). که یکا در آن زمانها خروج میکردند همگی همین

عنوان را کرده وی هرگاه از برگزیده جز خودش را نمیخواست.

دیگر کیلان و دیلمان کیش سنیان داشتند برو گرویده بودند.

در اینوقت نعیمی که گفتیم در بند جستن بود از زندان گریخته  
بعوغن رفت و از انجا نامه ای به امین مستجیر بالله نگاشته او را بعوغن  
خواند و وعده داد که لشکر کرد آورده آذربایگان را برای او بکشاید و  
از انجا بعراق تاخته وی را بر سر بر خلافت بنشاند.

مستجیر بالله از این نامه بسیار شاد شده با سیصد تن کبابش  
از کیلان که برگرد خود داشت بعوغن شتافت از نسوی جستان شرمزین  
که با نعیمی همدمت و همدمان بود. سپه سوهی از رومی بدیشان  
پیوست. مستجیر بالله کارس بالا گرفته مرده بسیاری بیعت او پذیرفتند  
و سپه داری لشکر جستان و آنگذارده به چند شهر دیگری نیز از آذربایگان  
دست یافتند.

جستان و برهیه افسران مرزبان چون بن خورشید مدبهمانای  
یکدیگر اشکری اندیھی گرد آورده آهنت موغان کردند و چون دو لشکر به  
رسیده جنت آغاز کرد شکست بر سه جستان پسر شرمزین افتاده  
روپی نگرین آوردند. و سوهی از پشان کشته شد خود جستان به  
ارومی نگرینت وی مستجیر بشار دستگیر موده پیش جستان سر  
مرزبان آوردند و او کشتنش فرمودند. (۱۷۰)

کشته شدن جستان و جستن سر در بن فیروزی رسید. از آنکه  
ناصر بدست و هسودان: مرده گرفتن و کشتن محقق پس عیسی

(۱۷۰) تاریخ الامم - ۳۶۴ - این مآثره شرحی می دیند که

پس مدار در ده خود تعبیه و شد و در که مستجیر به را گرفته و کشته

با اینبه درجی دیگر می گویند - داشته شد - او چه کرد - از یکاه پیش به

که کشتنش و نیز شیبه که در ر - بن - جل خود در گشت

(المستجیر بالله) را برای خایه المطیع مرستاد و کار او اندک رونق  
و سعادت بی گرفت جستن پسر شرمین هم که گوشه‌الی دیده بود پا در  
کلیم خود کشیده در ارومی آرام نشست

ایگر و هسودان که گفتیم پس از مرگ مردمان نادلی آورده از  
اردبیل بیرون رفت در این مدت روز بروز در رشک و خشم او افزوده فرصت  
که میداشت که کینه خود را جستن و برادرش را بچوید و چوب  
میخواست تخته دشمنی می‌برد برادران کاشته از این راه نکندن ریشه‌شان  
دست بد بر همه رزمه می‌پیمایند بر در خود خواند و چون او بد آنجا رفت  
بوازی سیر اردومس فروین و سنان و ستوران بدو بخشید

وای چون بر همه پیش ازین جستن دشمنی کرده تلخی دوندیرگی  
را چشیده بود و هسودان را و سه مقصودی رسیده این دفعه میداد  
دصرت و همه‌ای بدو نوشته دشمنی و دفره‌ای برادرش و ادانت و وعده  
همگونه بدی و پیشینه‌ای رجسب خود داد

صبر و دنی فرسای سخن خورده از اردبیل بموعن بگریخت  
و در آنجا برفی خود سری را فرشته گروهی بر او گرد آمدند و چون  
جستن زمانه سخت نپیدست وی بپوش بود و از عهد مان و عاوه اشکر  
را نمی‌آید در موقت سه‌هین بر فرصت بدست آورده آبوهی از ایشان  
موش شفته در صبر و آسایش روز و بیرونی و روان یافته اشکر  
ببر ریدی و در جستن چوب ری ستدن داشت که در پیر (۷۱)  
گریخت صبر ریدی را حرف از ده‌گرین در و اگر وقت

۱ - بی مرشس مرسکی از - و د و انگون دیهی بهین ۵۰



ابراهیم پسر مرزبان در اینوقت در ارمنستان بود چون گرفتاری برادران خود آمدن اسماعیل را به اردبیل شنید سپاهی آراسته باهنك جنگ اسماعیل بمرآغه آمد. وهسودان در تیره چون این خبر دانست جستان و بصر و هادر جستان را که هنوز در بند داشت و هیچگونه شکنجه و آزار دریغ نمیداشت بیرحمانه هر سه تن را بکشت و دسته‌ای را از آنان که همراه ایشان از آذربایگان آمده بودند ساخت. سپس نامه بوجستان پسر شرمزن و حسین پسر محمد پسر رواد (۷۲) نوشته ایشان را بجنگ و دشمنی ابراهیم را بکینخت و از پیش خود کک برای ایشان فرستاد. به پسر خود اسماعیل نیز نوشت که از اردبیل آهنك جنگ ابراهیم نماید.

ابراهیم در در اینهمه دشمنان تاب ایستادن نداشت. در همنستان بگریخت و جستان شرمزن که بمرآغه نزدیکتر از دیگران بود اشکرگاه و را تراج نموده آن شهر نیز صرف کرد. (۷۳)

**جنگهای ابراهیم با وهسودان** پس از گریختن ابراهیم اسماعیل و گریختن او از آذر بایگان سوده بحکمرانی آذربایگان پرداخت

(۷۲) مقصود همن ابوالجبهه رودی است که نوشته این

(۱۳) بحرف س ۳۴۹ — باید داشت که اگر چه این مسکویه

این حوادث را در س ۳۳۸ می گرد چون داسن خروج مستعبر مانده و کتبی حستان او را چنانکه نوشته این در همنسل و ده و خود این مسکویه تصحیح کرده که خبر کتبی مستعبر باشد که حستان نوشته بود در مه رمضان آنس به مدان رسیده و از اینجاست معنوی است که حده مسکور در همن ماه یا شرمه شدن روح نماند. به این ترتیب این گمانت که حده های رفتن جستان و ص تیره و کتبی وهسودان ایشان را و فرستادن او اسماعیل را بآذربایگان و حدت او، ابراهیم در س دیگر (س ۳۵۰) روی داده است. مؤید این مطلب آنکه این مسکویه در همنسل ۳۵۰ می گارد از بغداد خلعت و انیکری آذربایگان ای ابراهیم فرستاده چه معنوی است که این کنار ایستی نزدیک بودن کتبی حستان باشد.



و گویا در همین زمانم بود که از سوی ری جنگ مسینه و هسودان و رکن  
الدوله برپا بود (چونکه در گفتار دوه نوشته ایم). (۷۴)

لیکن ابراهیم در ارمنستان از اندیشه کینه خوهی بزرگ نشسته ساخته  
شکرکشی دیگری برآورد. ایگن می شد در اینمین سمعیل پسر و هسودان  
در اردبیل، گمان در گذشت. (۷۵) ابراهیم فرصت را از دست نداده در بربیکن  
شافت و اردبیل را تصرف کرده شرمزن پسر میشکی را سه خودتاره  
بزرگشت. ساس ابراهیم را سپاه ابوهی آهنگ آرم کرد و هسودان  
برای جنگ نداشت بدیلمان بگریخت. ابراهیم تیره در آمده مدتی در  
بجا بود و زینت و خرابی درج نمیداشت. در بربیکن در گشت

ام و هسودان در دیلمان بگرد آوردن سپاه می بردخت و چون  
پس از از گشتن ابراهیم تاره در آمد شرمزن پسر میشکی را، اشگر  
ابوهی روانه آذربایجان ساخت و او در بجا رهیم راه هنگامه  
کارزار راست و در آخرین جنگ سه سپاه شکست سختی خورده  
بک پراکنده شد و خود او، دسته مدکی راه روی پیش گرفت که  
رکن الدوله شاهد و کن و هسودان همه جاز زدند و رفتند و  
همراهش می گشتند. بجا که جز خود و کسی از شب سب حن  
بدر سرد. (۷۶)

(۷۴) مقصود حکمی است که گنجه مسی در دو فسیله خود اشاره

می کند و گنجه چون مسی آن فسیله را در عهدی الاخری ۳۵۴ سروده  
از اینجاست که گفت که حین امروز درس ۳۴۳، اثر او - ۳۵۱ رح  
داده

(۷۵) سال مرگ او معلوم نیست ولی تقریباً مصعب می دیگر گویا

۳۵۲ یا ۳۵۱ بوده

(۷۶) شرح - س ۳۵۵

بازگشتن ابراهیم به ابن مسکویه می نویسد: «ابراهیم تنها با اسب  
آذربایگان و تازیانه خود بری رسید و چون رکن الدوله

دختر مرزبان را که زنی داشت پسرش ابوالعباس از وی زائیده شده بود  
بخطرات این خوبت ویدی در نوازش ابراهیم اندازد مگر نداشت و از هر گونه هدیهها  
که در خزینه دوشاهان یافت میشود برای او بفرستاد. سپس صورتی  
از این هدیه که وی با چشم خود دیده اندکاشته میگوید: «من هرگز این همه  
هدیه که کسی در یکبار بخشید ندیده بودم». (۷۷)

این حادثه در سال ۳۵۰ بود. در همان سال درری حادثه شگفتی  
روی داد چه بیست هزار تن از مردم خراسان که بنام جهاد و غزا با رومیان  
ز شهر خود بیرون آمده و بری رسیده بودند ناگهان بخیال تصرف این  
شهر فتنه و رکن الدوله که جریده اندکی با خود نداشت جنگ سختی  
آغاز کردند. ابن مسکویه که خویشتن در این وقت درری بوده این داستان  
را تفصیل گشته از جمله میگوید: «ابراهیم سالار نیز در این هنگامه  
هنرمندی کرده دایری سیر آشکار ساخت و شکم او حربه رسیده چون  
مرد تنومند و سرفره و در رخه تروده رسید. ایکن شکافی بدید آورده  
که تزییده بود دست و در چپه میست. (۷۸)

س ر دفعه فتنه خراسان رکن الدوله سباه باشکوهی بوزیر  
کاردن خود بن عمید معروف سرده همراه ابراهیم روانه آذربایگان ساخت  
که آن ولایت بر ری و نگشید بن عمید ابراهیم را با آذربایگان برده بر  
سریر فرم روئی بنشد (۷۹) و فرقه رواین بومی آنجا و سران

(۱۲) و (۱۸) تحریک - ۳۵۵

(۱۷۸) ابن مسکویه در این حدیث برداشته و از نوشته او درست معلوم

ست که کس و همدان تا ابوقت در آن یکن بود با پیش از آن در  
رو بود.

کردان و جستان شرمزن همه را بفرمانگزاروی او واداشت و خوبش  
پس از مدتی اسپه بری بازگشت

**یادمان کار ابراهیم:** از این پس خبر درستی از ابراهیم نیست بلکه  
در آریخهاییکه در دست دریه - از تزی  
و نرسی - دیگر آگاهی در بره فرم روانی سالارین توان یافت و  
اوالهیچ آخربت فرمان روی این خندان را که خواهم  
نگاشت شب در برخی از تاریخ های ارمانی میسر

اما در بره ابراهیم این مسکوبه در اینجا که رفتن بن عمید در  
آذربایگان با سده و برگشتن او را بری داشته شرحی از زبان ابن عمید در  
باره برکت وقوت زمین آذربایگان و اداره برداشت (ملیات) آنجا و  
در باره آینده و سروشت ابراهیم میگرد که زین شرح می توان بیان  
کار ابراهیم را جمع دست

خلاصه آن شرح اینست چون سه درتیس از عمید در یکی  
روت و برکت وقوت زمین و فروری - آجر دید دست که آن سردمبی  
در خور آردی مشتر است و می توان حصص فریتری را برداشت  
و حساب کرد که می توان بدوزه برداشت همگی و آیشی را در گونه  
ملیات از آجر گرفت وی های که در آجر برهیم می رسید بیرون است  
سود چه بر عیب این آشی و خوشی بیش ز پراسته هرگز - خط  
و سامان ولایت می بردحت و گردن که گوشه های ولایت دست یافته  
و در هر کجای ری خود ملیات می گرفت ریحی زمین هر بیون  
اشکریان داده برخی بر و برن وی کشت فودده ای در دست  
گردش بود بهرحب ری برهیم سده کمتر در هر هر در هر

میرسید. استاد رئیس پیش از همه این ترس را داشت که پس از بازگشتن او بری  
 آذربایگان باز دیگر بجای نخستین برگشته برای ابراهیم بلکه يك شهر نیز  
 بازنگذارند. و از مه برکن الدواه نوشته خواستار شد که آذربایگان را بدو  
 سپرد و عهده دار شد که سالانه پنجاه هزار هزار درهم مالیات آنجا را  
 برداشت نماید. برای ابراهیم نیز بهتر آن می دانست که سالانه آن مقدار مال  
 که از برداشت آذربایگان بدو میرسید نقد و یکجا گرفته در جایی آسوده ب  
 زدن و مسخر کردن روزگار بگذرانند و ای رکن الدواه این خواهش را نپذیرفته  
 گفت مرده خواهند گفت ضلع در سرزمین پشاهنده خود بست و این عمید  
 را بری بازخواست

سپس می گوید: بد دره روری پیش استاد رئیس نشسته بوده و او  
 از سختی هائیکه در سفر آذربایگان او و سپاهش دیده بودند گفتگو نموده  
 می گفت: اینهمه اگر نعمت جاویدان برای ابراهیم آماده کرده بودیم  
 اینهمه سختی هر باغض کرده نگو آسان می شمردم. سپس گفت آیا ندیده ای  
 کسی را که بریش می ریزد و دو کلهی بسیاری را از چنگالهای همچون  
 چوکان شیشه ی ویزان ساخته بستیری آنها بقبیدن ابریشم میبردازد؟  
 گفته ام (دیده ام). گفت مگر نمیدانی که زحمت این ابریشم تاب  
 هنگامی است که کارگه خود را درچینند؟ پس از آن همین قدر کافی  
 خواهد بود که دانهی دو کله را پائیده گهی بچرخاند. ما نیز [در  
 آذربایگان] کارگه را برد کردیم دو کله همی چرخاند و ابریشم را کشیده ایم  
 و در کار بستن است و چون ما از آنجا بیرون آمده ایم نه گزیر قوت  
 چرخیدن دو کله روی سستی و آهستگی خواهد گذاشت و چون کسی  
 بست که قوتی نه رسد که که سستی آنها فروتر شده سپس برگشته

بانسوی دیگر خواهد چرخید و بدینسان یکی پس از دیگری فرو ریخته  
تا آنجا که حتی یکی از آنها بر کار گناه نماند .

این مسکویه می گوید : « نوگوشی این میزان وحی آسمانی بود که  
اندک خطائی نکرد و حال ابراهیم پس از بیرون آمدن م ( ۸۱ ) و پس  
از آن نظم و سامانی که برپا شده بود این شد که دیگر ن طمع در شهرهای  
او بسته که کم و یکی سر از دیگری از دستش می گرفتند تا آنجا که خودش  
را نیز دستگیر نموده در یکی از آن دزها بند کردند چنانکه پس از این  
خواهیم آورد اگر خدای بخواد . ( ۸۲ )

از این شرحها نصبت میزان درست مالیت آذربایگان بدست می  
آید . چه بر روشن است که این عمید یکی از بهترین وزیران و دبیران  
آن زمانها بوده و از کار مالیت و خراج همگونه آگاهی داشته است و او  
چنانکه می بینیم مالیت خود را نزدیک به پنجاه هزار هزار درهم ( ده میلیون  
بودن امروز کم پیش ) تخمین نموده پیش زکن نامه عهده دار  
می شود که در آن میزان برداشت نماید . از پنجاه میلیون است که نوشته  
این حقوق در سه میزان مالیت آذربایگان و در آن و از غنای آن که پیش  
از این آورده به ( ۸۳ ) جزا شده است . ( ۸۴ )

( ۸۱ ) از این عبارت بر می آید که پس مسکویه بر همراه این عمید  
آذربایگان رفته بود و دیگر عبارت خلاف این را می رسد .

( ۸۲ ) شاکت است که این ابر بر اینده همین وعده را می دهد .

در کتاب او نیز دیگر می از ابراهیم نیست

۱۸۳۱ صفحه ۱۰۲ کتاب دیده شود

( ۸۴ ) مالیت آذربایگان در دوره ی دبیران سیر بیشتر از نوشته

اس حوائی بدست سیر بیشتر از تعیین این عمید بوده است . از جمله در

زمان سلجوقیان و از آنجا که بنوشته مسروق در راست اقبوس شو هزار تومان

مغول یا نزدیک بیسی میلیون تومان امروزی و ده در زمان مغولان بر سه

۱۰. درباره ابراهیم از اینجا دو مطلب معلوم است: یکی آنکه چون او با ناز و تن آسائی بسر برده بکار نظم و سامان کشورعی پرداخته سرکشان و فرمانروایان زورمند تر و چیره تر شده سرانجام ابراهیم را دستگیر و در دزی بند کرده اند.

دوم آنکه چون ابن مسکویه تاریخ خود را تا سال ۳۶۹ رسانده و سرگذشت گرفتاری ابراهیم را که 'اینجا' وعده میدهد تا انسال تنگناشته از اینجا معلوم است که تا اوقت ابراهیم زنده و آزاد بوده و فرمانروائی خود را داشته است.

اینکه: ابراهیم را که دستگیر ساخت؟ جستان بسر شرمزن؟  
او الهیجه، روادی؟ یا کدام کس دیگر؟ در کدام دز او را بند کردند؟  
سرگذشت آخری اش چه شد؟

از کتب تاریخی که در دست داریم پسخی برای ابن پرمشها توان یافت چه تنه مورخی که تاریخ سالاریان را نوشته ابن مسکویه است که متأسفانه کتب و در اینجا - بن میرسد و از سال ۳۶۹ تا سن ۴۲۰ که ابن نیر برای نخستین بار - و هوادان روادی را می برد هرگز نامی از در پدگان در تاریخها نمی که در دست داریم نیست و این نتیجه ساریک در تاریکی می گردد (۱۸۵) و در این دوره تاریکی است که سالاریان برافنده رو دین بجای آمد - دهی دردیکن می - مند - از همین جا است که شرقشناسان رو - و دیگران رو دین را که پس از سال ۴۲۰ می شناسند در ۱۰ و ۱۱ - در ده سالاریان می شناسند

۱۱. تاریخ و دوره می - درامون شورش از سیرده مینون تومن اسروزی  
و در دست

(۱۸۵) - روشنی که از - ریجپی ارمنی می آید

در نوشتنهای ابن مسکویه و در نقلهایی که او از زن ابن عمید می‌کند این معنی تکرار شده که کردن در آذربایگان فراوان و چیره بودند. فراوانی کردن در آذربایگان در هر دوره بوده است. وای نه آنجا که ما میدانیم کسی از کردن در این زمین در آذربایگان (۸۶) این قدره چیره نبوده. چه زرگترین فرمانروای نومی آنجا در زمان ابراهیم یکی جستان پسر شرمزن دیلمی و دیگری ابوالهیجاء روادی تازی بود.

گویا ابن عمید و ابن مسکویه نیز دو چهره اشخاص معروف گردیده ابوالهیجاء را کرده می‌پنداشته اند و مقصود هر دو چهرگی اوست. زیرا ابوالهیجاء که پس از دستگیری ابراهیم جدی او پادشاه آذربایگان میشود (چنانکه بتفصیل خواهیم دید) معلوم است که در زمان ابراهیم نیز چیره و زورمند بوده است بلکه باید گفت که گرفتن و بند کردن ابراهیم چندانست او نموده است چنانکه در این ره در بخش دوم گفتگو خواهیم کرد

چنانکه گفتیم. ابن و ابوالهیجاء اشخاص در  
**ابوالهیجاء نوه سالار:** برخی در برخی زمانی برده میشود بیش

از این پادشاهی آشود پسر آس را در آس و پادشاهی در در و موشیخ در قوس نگاشته است. در سال ۳۶۶ یا ۳۶۷ آشود پسر آس در گذشت و پسر او سنا پادشاهی یافت. عموی خود موشیخ ششمی ورد و خور در تخت آسوغیت دارونیمی از مورخان معروف آرمینی است که کتاب خود در آسوغیت همین زمانها تألیف نموده است و موشیخ و ابوالهیجاء در بی خود خواست و شرحی درباره اشگر کشی ابوالهیجاء در بی موشیخ و سرگذشت و بیان کرد و

(۸۶) ابی که می‌گوید در آذربایگان تازی است که در آذربایگان

کردان روادی و ابوالهیجاء در زمان فرمانروای تازی چیره بودند

مینگارد. اگرچه این شرح نیز خالی از ابهام نیست و متأسفانه جزاً گاهی بس کوتاه و مجملی را بدست نمیدهد ولی بهر حال تنها خبری است که از آخرین فرمان روای سالاریان و از چگونگی برافتادن انخاندان داریم و ماعین آنرا از روی ترجمه فرانسه (۸۷) در اینجا ترجمه می نمائیم :

در عنوان سطر مینویسد: « رسیدن ابو الهیج (ابو الهیجاء) بار منستان - وی سپس پادشاهی خود از دست داده خویشترن باخچه شدن نابود گردید » سپس مینویسد: « موشیغ در دل خود هرگز ترسی از خدا نداشت . چه او میان درباریان بزرگ شده باناز و تن آسائی اش پرورده بودند . او ابو الهیج دبلمستانی نوۀ سالار را که از امیران ایرانی بود (بیاری خود) خواند . وی هموقت همراه ( فرستاده موشیغ ) روانه نشده بسیر دیر رسید و دیر هور و موسی (۸۸) را آتش زد در سال ۲۳۱ بدستگیری چندین چلیپای رها کننده را که برگنبد کلیبی شوغا کاد بود بیداخت . آتش خشم خدا بر او فروخته شده دیوها بروی چیره گردیدند ( دیوانه شد ) . و چون بر میر « کوغدن » (۸۹) آبتوف ( ابودلف ) حمله برد بدست او مغلوب و دستگیر شد و تا گریز دومین و همه شهرهای دیگر خود را با او ( ابودلف ) سپرد و باخت و تهیدست با همگی خانواده خود در سراسر ارمنستان و گرجستان گردیده میگفت این باز از آنجا بر من رسید که دشمن چلیپای مسیح بوده و به همین جهت میراث پدریم از دستم در رفت . و چون او بدربار و سمر میر تور بوندین ( امیر طور روم شرقی ) رفته و کمکسی از او

( ۸۷ ) - نسخه ارمنی کتب آسوغینک با آنکه مکرر چاپ شده بسیار

گویا است و مدحترس آن نشده است

( ۸۸ ) - نیز معروفی در واحی آنی بوده است

( ۸۹ ) - کوغدن نجه است که از دیوبد و آگولیس امروزی در آنجا نهد



توانست گرفت دربرگشتن از آجا در شهر او خدیق (۹۰) بدست غلامان خود خفه شد. (۹۱)

از این شرح برخی مطلبها روشن و معلوم است و برخی را با اندیشه و باریک بینی می توان دریافت: نخست باید گفت این ابو الهیجاء پسر بر اهییم بوده چه ارمنستان (دوین و آن نواحی) از نخست جدی حکمرانی ابراهیم بوده و می بیست به پسر و رسیده باشد. باید در زمان خود ابراهیم نیز حکمرانی دوین سپرده او الهیجاء بوده است.

دویم معلوم است که ابو الهیجاء تابع ارمنستان (دوین و آن نواحی) را داشته است. بنابراین گفته آسوغیک که و پس زنده بونی دوین و دیگر شهرهای خود را؛ و دانی دارد. چه می گفتگوست که و دانی شهری را از آذربایجان نگرفته بود. گویند پس از گرفته ری بر اهییم شد او الهیجاء روی در یکان دست یافتند و دوین او الهیجاء شد. دوین و آن نواحی را دست نداده بری فرستاد و او می خود نامه داشته و در سیه او الهیجاء در سال ۳۱۱ ز منی (که همان است - شون ۳۷۱ ز شون ۳۷۲ هجری) از زند و فرستاده و دره و چون در حرمت آسوغیک نیست که بر اهییم در یشوقت فرستاد و او می داشته از نجیب بد گفت که حدیث گرفتن و بند کردن بر اهییم در سال ۳۱۰ - ۳۱۱ ز رخ داده و در خوره که کوه فسوس است که بن مسکویه تاریخ خود نزدیک زمان بن حدودت بیان رسانیده و مارا از بارشته که شبی بی سود مند می بهره نموده است.

(۹۰) یکی از شهرهای ارمنستان و در سوی فارس بوده است

(۹۱) ترجمه جمله دوم تاریخ عمومی آسوغیک ترجمه م. ک. پیرس ۵۳-۵۱

چهارم معلوم بیست ابو الهیجاء پس از این لشکر کشی بیاری  
 هوشیغ چند سال دیگر فرمانروائی داشته و در چه سالی با ابودناف جنگیده  
 و شهرهای خود را از دست داده است. ولی چون آسوغیک در سال  
 ۳۷۲ ز منی (مطابق ۳۷۷ هجری) شرحی دیگر در باره جنگ ابو الهیجاء  
 روادی پادشاه ذریبگان با ابودناف مذکور نوشته و می گوید درین  
 و شهرهای دیگر سالار را از او باز ستادار اینجاء معلوم است که داستان  
 ابو الهیجاء و سالار با ابودناف پیش از تاریخ مذکور بوده است.

سرگردی ابو الهیجاء با خاندان خود در شهرهای ارمنستان و  
 گرجستان و گمتن اینکه از دشمنی مسیح این دلامر من رسید مطلبی است  
 که بی تون دور کرد بویژه از آسوغیک که کشیش در تعصبی بوده  
 است چه اینجند ارمنین و گرجیان با آنها کینه دینی و نژادی بایستی  
 اور زنده نگذرد مگر اینکه بگوئیم هنوز سده و کسان فراوان برگرد او  
 بوده همچنین رفتن او قسطنطنیه برای یاری خواستن از امپراتور  
 فرسای دره در خود ور کردن بیست و می توان پرسید که چرا او بغداد  
 بی رفت که خلیفه یا ز مؤید الدوله بویهی یاری خواهد  
 بر حاکمان این کار ابو الهیجاء روشن و حقیقت این خبرها معلوم است

آخرین بازماندگان می گفتگوست که فرمانروائی سالاریان با گرفتاری  
 سالاریان : ابو الهیجاء و ده سالار سپری شده و پس از وی

کسی زایش در آذربایجان جای دیگر فرمانروائی نداشته وای معاویه  
 است که دودمان مذکور باک از میان برفته زماندگان ایشان تا سالها  
 در دره های پادشاهان دیگر دیلمی در ری بدر بغداد میزیسته اند و  
 در گذشتند که جستجو کرده اند چهار یا پنج تن از ایشان را

مدست آورده ایم .

صفت : کینخسرو پسر مرزبان که پیش از این ۴۰ اور برده و گذشته  
ایم که چهارمین پسر مرزبان و همگامه مرگ او کودک خردسال بود . سپس  
در ری پیش فخرالدواہ دیلمی میزیسته (۹۲)

دوم : ابوالفوارس ماذر پسر جستان پسر سالار مرزبان - پسر گذشت  
او چیزی در دست نیست . تم . در گفتگو از پسر و دخترش ۴۰ اور آورده اند  
سیم : دختره ددر - زن عضدالدواہ دیلمی و مادر میر و احسین احمد  
بوده . وزیر ابوشجاع در حوادث سن ۳۷۲ ۴۰ اور برده شرحی رشکوه  
و احترام او می نگارد (۹۳)

چهارم . فولاد پسر ماذر - در فداد از سرگردان صمصام الدواہ  
و سایر ارجمند بود سپس صمصام الدواہ گرفته شد و چون صمصام الدواہ  
زنان را گردیده در - پس نیک حکامی گذشت . شکاری بر داشت  
در سن ۳۸۱ راجه گریخته ری پیش فخرالدواہ آمد و در آنجا بود  
درودزدگی گمت (۹۴)

پنجم . دختر جستان - قوت در معجزه اند . در سر گذشت  
و امتحان پسر عمید ( پسر بن عمید معروف او گریزی بر سر بن فخر -  
نواہ ۴۰ و دختر جستان ۴۰ می زد که زن و امتحان ۴۰ آورده (۹۵)

( ۹۲ ) صمصام الدواہ در صحنه پسر پسر پسر پسر

( ۹۳ ) پسر پسر پسر پسر پسر پسر پسر پسر پسر

حاشه ای که صحیح است بر او نوشته شده است

( ۹۴ ) ذاب او را وزیر ابوشجاع در سن ۳۷۲ آورده

تعمیر گذشته در ذاب او برده شو

( ۹۵ ) صمصام الدواہ در صحنه پسر پسر پسر پسر

و چون در آن زمانها جستان دیگری جز از بسر سالار مرزبان سراغ نداریم  
می توان گفت که این زن نیز از بزرگان سالارین بوده است.

نوشته برخی شرق شناسان اروپا از سالار مرزبان و دو پسرش جستان  
و ادرهیم ساک، زنده است (۹۶).

بایان بخش نخستین

## ملحقها

در اینجا سخن ما از سه خاندان دیلمی (جستانیان و کنکریان و سالاریان) که موضوع بخش نخستین کتاب است پایان میرسد. لیکن چنانکه شیوه مؤلفان اروپاست برای اینکه مطلب های متن هر چه روشتر باشد چند ملحق در اینجا می افزائیم.

### ملحق نخستین

شرقشناسان دانشمند اروپا که از خاندانهای پادشاهی ایران و اسلام گفتگو کرده اند بیشتر در آخر تألیفهای خود برای هر خاندانی جدولی درست کرده اند. ما نیز در اینجا برای هر یک از سه خاندان مذکور جدولی درست می نمائیم.

### جدول نخستین - جستانیان

#### جستان

مرزیات ۲۸۹

#### جستان

وهسودن ۲۵۰ - ۲۵۲

---

علی ۲۰۰ - ۲۰۷ جستان ۲۵۲ - ۲۹۰ خسرو فیروز ۳۰۷

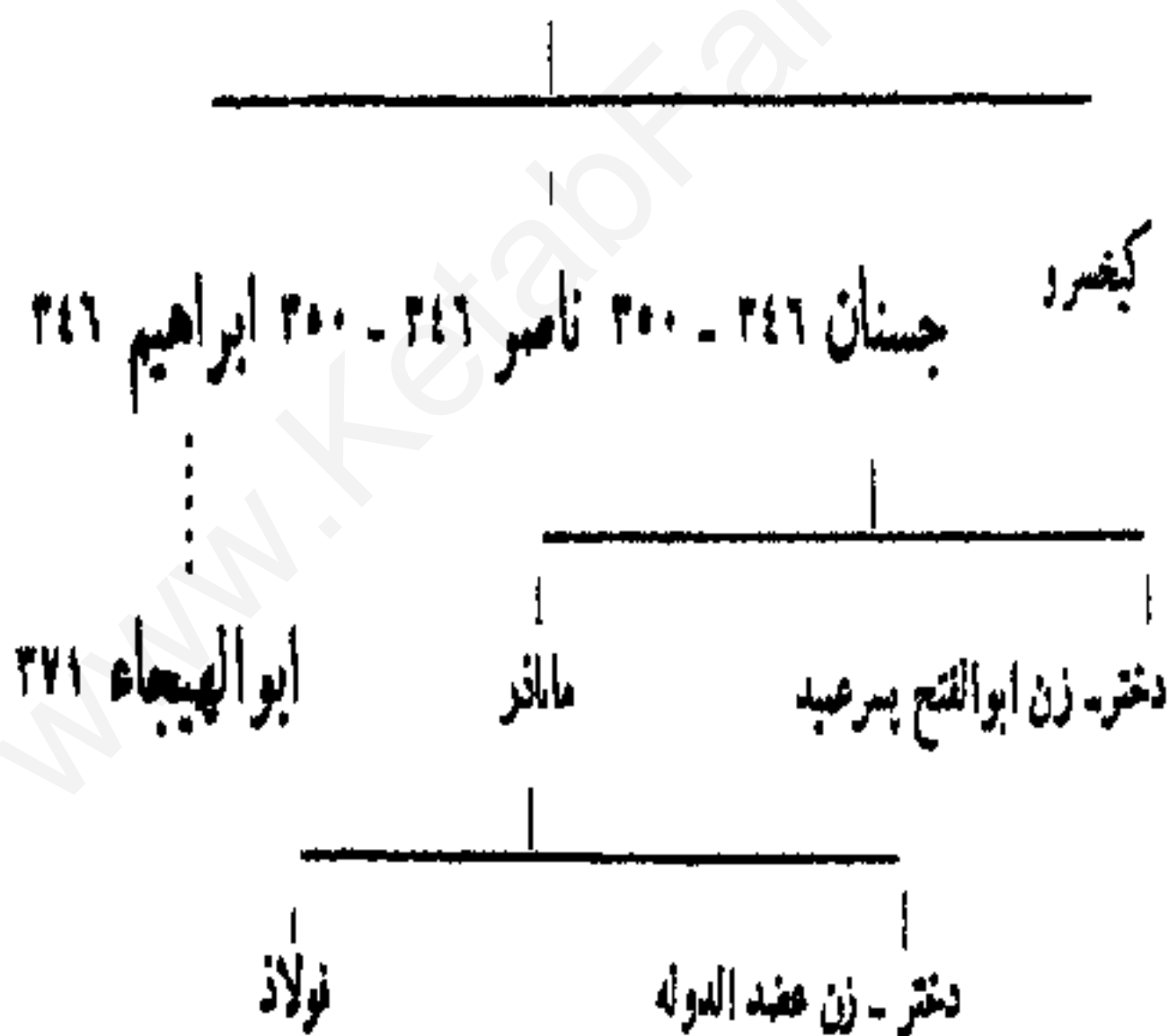
# جدول دوم - کنکریان

## مسافر



## جدول سوم - سالاریان

سالار مرزبان ۳۳۰ - ۳۴۶



## ملحق دوم

در گفتارهای نخست و دوم در داستان جستانیان و کنکریان بارها نام نامه ابوعلی حسن پسر احمد را که بصاحب من عباد نوشته است برده و از مطلب های آن نقل کرده ایم . این نامه سند تاریخی مهمی است که میتوان مطلب بسیار از آن فهمید . ولی چون نسخه آن که جز در معجم البلدان نیست غلطهای بسیار دارد و برخی عبارات های آن مبهم و ناروشن است که میتوان چندگونه معنی کرد باین جهت در متن کتاب ترجمه سراسر آنرا نیاورده ایم و در اینجا نخست متن عربی آن را با نسخه بدلهای از نسخه چاپ لیبزیک معجم البلدان نقل نموده سپس سراسر آن را ترجمه بفارسی می نائیم . در متن عربی از نسخه بدلهای آنچه را که درست تر دانسته ایم بمتن درآورده و برخی تصحیحات نیز از خود افزوده ایم :

و کانت فخرالدولة بن رکن الدولة ملک هذه القلعة فی سنة ۳۷۹ و ذلك ان ملکها انتهى الی ولد نوح بن وهسودان و هو طفل و امه المستولية علیه فارسى الیها فخرالدولة حتى تزوجها و زوج ابنها بواحدة من اقربه و کان الصاحب قد انفذ لحصارها (۱) و اخذ صاحبة لمکن عنده (۲) ایا علی الحسن بن احمد قتمادی امره فکتب الیه کتاباً فی صفة هذه القلعة هذه نسخة اوردها لیعرف قدرها: ورد کتبتک بحدیث قلعة سمیران و ان احسب ان امرها خفیف فی نفسک فلماذا یسط القول و اشرح الخطاب و ابعث الرغبة و ادعوا الی الاجتهاد و ارفه البصيرة و اشعد العزم (۳) 'علم ی سیدی ان سمیران لیست بقلعة و انما هی مملکة و لیست مملکة و انما هی مملکتک و سأقول بما اعرف ان آل ککرم

(۱) بجزیره . (۲) عجمه . و کذا الکلمتین غیر متلائمان . (۳) و لیشعد .



يكن قدمهم في الديلم ثبت الاطناب (٤) حتى ملكوا من هذه القلعة  
 ما ملكوا فصار السبب في اقتطاعهم الطرم عن قزوين و هي منها  
 ومختلفة عنها ثم سمت بهم هاتهم الي مواصلة جستان (٥) وهسودان  
 ملك الديلم وقد ملك اربعين سنة فحين رأى ان سميران اخت  
 قلعة الموت استجاب للوصاية و بهذا التوصل و تلك القلعة ملك  
 آل كندر ربق (٦) الاستانية (٧) اجمع فصار لهم ملك شطر الديلم فاحتاج  
 ملوك آل وهسودان الي لاقتصار (٨) على اللانجية (٩) و هم الشطر  
 الثاني بهذه الدالة (١٠) تشجع المرزبان بن محمد على الثقلب (١١)  
 بالملك و توغل بلاد اذربيجان و عنده ان سميران معونة (١٢)  
 حتى ما ثبت (١٣) به الارض و هذا وهسودان على ما عرفت جورده  
 وجزعه (١٤) و كثرة افساده على الامير السعيد انما كانت تلك  
 القلعة يده (١٥) الباطنية و عينه (١٦) انظره (١٧) و بسما  
 واصل عماد لدولة و تأكل بهر و زنجان و ككتر قزوين  
 و جميع سهرورد و بنى تقلاع لشي خلعت ليوم لدولة لقاهرة

(٤) الاطناب . (٥) في جميع النسخ حذت وهسودان فصحت ها  
 كما ترى . (٦) و بنى . (٧) الاستانية . و اصل كتاب ان كندر استخين  
 شرصحيثين و اما المراد كلمة هي اسم طائفة من التيمر كما ان المراد من اللانجية  
 كلمة هي اسم طائفة اخرى منهم . (٨) لاقتصر . (٩) هكذا في جميع النسخ  
 ولا ريب ان المراد بها اسم طائفة من التيمر ليس هي ذم صير جميع في ٥٥  
 (١٠) الدولة . (١١) الثقلب . الثقلب . (١٢) معرفة . (١٣) بنت .  
 (١٤) خوره وجزعه . (١٥) في النسخ مئة . مدة و حين صحته كما ترى  
 و له نعم صحيح ليعنية و نعه بسعة . (١٦) في نسخ عبة .  
 عين . هبة و نحن صحه . كما ترى . (١٧) في نسخ انظره عن  
 صحته كما ترى .

ثم من ملك سميران فقد اضاف الى ملك الديلم ملكاً (۱۸) من اعلى اسفيدرود من الجبل (۱۹) و ليست المزية في ذلك بقليلة والمزنة للاعداء ببسيرة و لا الثبابة بخفيفة فاجتهد يا سيدي وجد و بلغ و اشد و لا تستكثر بدلاً و لا تستعظم جزلاً و لا تستسرف ما تخرجه نقداً و تضمنه وعداً فلو وزنت الف الف درهم ثم تملك سميران لكنت الرابع و اوردت هذا الفصل بهذا الذكر فلو كتبت فيه حملاً عن البياض لكنت بعد في جانب التقصير والاقتصار والله خير ميسر نعم يا سيدي ان اترك في حبيبك عظيم و ذكرتك فخيم (۲۰) و حديثك كالروض با كره القطر و راحه الصبا و لكن ليس النجم كالشمس و لا القمر كالصبح و لا سميران كجناشك و متى تيسر هذا على يدك فقد حزت جه لا لا تمحى حتى تمحو السماء ثم لكوكب و لله حسبي و نعم الوكيل (۲۱)

ترجمه: فخر الدواه پسر دکن لدوله در سال ۳۲۹ بین دزرا از آن خود کرده بود. چه خداوندی آنچه به پسر نوح پسر وهسودان رسید که کودکی بیش نبود و درش رشته کاره را در دست داشت. فخرالدوله پیش آن زن فرستاده او را به عقد خود آورد و زنی از خویشان خود بعقد پسر و دده دزرا زن خود کرد. [پیش زین] صاحب [پسر عباد] ابو علی حسن پسر حمده فرستاده بود که کرد این دز فرا گرفته خداوند و دستگیر سازد (۲۲). و چون این کار بدرازی انجامید

---

(۱۸) فی نسخ معت و عن صحیح که تری . (۱۹) فی النسخ الجبل و عن صحیح که تری . (۲۰) نعم . (۲۱) معجم البلدان چاپ لیزیک جلد سوم صفحه ۱۲۹ و ۱۳۰ (۲۲) عبارت غریب از آنچه است ترجمه یعنی شده .

[ ابوعلی ] نامه ای در وصف و چگونگی دزدی صاحب نوشت که نسخه آن در اینجا آوردم تا قدر این دزد دانسته شود : نامه تو در باره شمیران رسید . گمان میکنم تو کار این دزد را سبک می شماری ، و اینست که سخن بدروزی میرانم و گفتگوی مشروح میکنم تا میل تو بر نگیزم بر کوشش و ادوم بینهایت تند تر سازم عزمت نیز تر گردانم . بدان ای آقای من شمیران دزد نیست کشور است . کشور نیست کشور هست . اینک من آنچه میدانم می سرایم : خاندان کنکر پیشین در میان دیلمن ستوار نبود و آنکه که این دزد را از آن خود کردند . و این باعث شد که تارم را از قزوین جدا کردند . با آنکه او جزو قزوین است و از آنجا رها شده . سپس بدستگیری همت خود و آنچه رسیدند که با چستن و هسودان پدشاه دیلمن که چهار سال پدشاهی کرده بود خویشی کردند و او چون دید که شمیران [ در ستوری ] خواهر آملوت ست بدین پیوند رضا داد . با این دزد و . بن پیوند بود که کنکریان بر همگی استایه (۲۳) حکمرانی یافتند و پدشاهی یک بخش دیلمن زایشن گردیده پدشاهن خازن و هسودان (۲۴) نگزیر شدند که حکمرانی و لایحه (۲۵) که بخش دیگر دیلمن ست رسیده کنند . بن پشتیبانی بود که عزیزان پسر محمد دلیری یافته پدشاهی در زان خود کرد و آذر بیگن را فر گرفت . چه

(۲۳) چنانکه نوشته که در این کلمه درست است و به معنی مفهومی  
 حلیفه ای از دیلمن است (۲۴) مفهومی است که در این کلمه  
 خرگوه درست است و مفهومی است که در این کلمه

او میدانست که اگر از هرجا رانده شود شمیران پناهگاه اوست .  
 این وهسودان است که پیدادگری و ناستوده کرداری او را و آنچه  
 فتنه ها که بر امیر مرحوم (۲۶) شورانید میدانی همانا این دز  
 دست کشاینده و دیده بینای او بود . بنام این دز بود که با عمادالدوله  
 خویشی کرده (۲۷) [ برداشت ] ابهر و زنگان و بخشی از قزوین  
 و سراسر سهرورد را بخورد و دزهایی بنیاد گذارد که امروز برای  
 این دولت فیروزمند گشاده شده . وانگاه هرکس که بر شمیران  
 دست یافت سرزمینی از کیلات از کنار سفید رود بر سرزمین  
 دیلمان افزود . و این مزیت اندکی نیست و اندوه دشمن  
 از این رهگذر سبک نیست و شهرت این کار کم نخواهد بود .  
 بکوش ای آقای من بکوش پایدار و استوار باش آنچه میدهی  
 بیش شمار آنچه میپردازی بزرگ میانگذار اسراف هشمار آنچه  
 نقد میپردازی و نه آنچه وعده به آئنده میدهی . چه اگر هزار  
 هزار درهم بسنجی [ و بدهی ] و شمیران را بدست بیاری باز سود  
 برده ای . من این فصل دراز بیوردم زیرا اگر خروار ها کاغذ  
 بنگارم باز کوتاهی و فروگذاری کرده ام و خدای بهترین کارساز  
 است . آری آقای من اثر تو در بزرگواری بسیار و نام تو  
 بزرگ است و سخن تو همچون باغ است که باران سحری  
 دیده و صبا در آنجا بوزش در آمده . ولی ستاره همچون  
 آفتاب نیست و ماه همچون بامداد نیست شمیران نیز همچون

(۲۶) مقصود رکن الدوله است . (۲۷) شگفت است که در تاریخها نام و

نشانی از این خویشوندی وهسودان با عمادالدوله نیست .

جناشك (۲۸) بیست . هرگاه که این دز را بدست آری هرآینه  
شکوهی بدست آورده ای که هرگز تا بود نشود تا آنکه که آسمان اثر  
ستارها را تا بود سازد و خداوند مرا بس و بهترین وکیل است .

### ملحق سوم

دو شرح از ابن حوقل در باره مالیات آذربایگان و ارن و  
ارمنستان و شهریاران بومی این ولایتها که باجگزار سالار مرزبان  
بودند ترجمه نموده ایم . چون کتب ابن حوقل کمیاب است و برخی  
عبارات او که خالی از ابهام نبوده و ترجمه بمعنی کرده به دست  
معنی دیگر نیز فهمید اینست که عین عربی آن شرحها را در پنج  
می آوریم :

۱ - ان هذه الخبیر کان فی مملوکه و سعید لهم من فخره  
و ضیاع و قلاع نفیسه و خبیر و کرع و کات لحو لهم و سه  
و کات لهم خبیر فرها و بغل ثعینات و قینت ... و کان  
هؤلاء المملوک علیهم ضرائب قائمه و اورزه محمد فی کل سنه فی  
مملک آذربایجان سهله لا تانقطع ولا تنوع و کان در ب هذه المملوک  
الذین هم مملوک الاضراف فی ضلعه مملک آذربایجان و دره نیه و ترین  
برضی منهم ابن بی نساج باقیال و باخذ و باخذه منهم فی  
سبب الهدیه فلما صدرت لی امرزین بن محمد بن ... و معروف  
بسالار جمر نه دورین و عیبها فی قورین و اورزه بخسب  
علی مراقبه و بقریه و من کبر مملوک فی وقتها هب شروشه

(۲۸) چندشت نزی در آنگون بوده معصوم بیست و سی ... در ...

محمد بن احمد الازدى و ملك الابخاز من بعده و اليه ملك  
يتصل ببعض جبال القفق و نواحيه يعرف بالابخاز شاه و اليه الصنارى  
المعروف بساخارىب و هو نصرانى فى دينه كابن الديرانى الملك  
على لوزان و وان و وسطان و سابين بمجمل كل ملك من  
هؤلاء به عليه و ما يلزمه من المال والضريبة عند ذكر ارتفاع  
آذويجن . (١)

٢ - فاما حالها لى ادركتها عليها و كانت به فان جباياتها  
و ضرائبها على ملوك اطرافها تعرف عن حالها و تدل على حقيقة  
وصفها و ان كانت تزيد و تنقص فى بعض الاوقات . و من اوسط  
ما جيت و عند ما رفعت فى سنة ٣٤٤ و قدولى موافقتها ابو القاسم  
على بن جعفر صاحب زمام ابي القاسم يوسف بن ابي الساج و من بعده  
المسلار و هو امرزيان بن محمد بن مسافر فوافق محمد بن احمد  
الازدى صاحب شروانشاه و ملكها على الف الف درهم و دخل فى  
موافقته سحاس صاحب شكى المعروف ببني عبد الملك و وافق  
ساخريب المعروف بس سوارى صاحب لربع على ثلثمائة الف درهم  
و اخذ و صاحب جزن و سفيان بن موسى على مائى الف  
درهم و ابي القاسم اويذورى صاحب ويذور على خمسين الف دينار  
و اخذ و ابي هيجاء بن الرواد عن نواحيه باهر و ورزقان على  
خمسين الف دينار و اخذ و ابي القاسم الخيزرانى عن نواحيه و بقايا  
كانت عليه على اربعة لاف الف درهم فرام النقصان و ثقل بالمسألة  
فزيد على موافقته تبرم بفضله ثلثمائة الف درهم و مائة ثوب ديباج

رومی و الزم بنی الدیرانی حسب ما کانت موافقاتهم فی کل سنة  
 مائة الف درهم و ترکها لهم لأربع سنين لانهم دفعوا لیه ديسم بن  
 سادلوويه و كان قد استجار لهم و وافق بنی سابط عن نوحیهم من  
 ارمنية الداخلة على الفی الف درهم و وافق سناخاریب صاحب  
 خجین على مائة الف درهم و کرع و لضافت بخمسين الف درهم  
 فبلغت الموافقة عن عين و ورق و توابع و اطاف من بغل و دروب  
 و حلی عشرة لاف الف درهم و خرج النواحي من آذربيجان و  
 ارمنية و الرانين و حوالیه و وجوه عولیه و جميع مراقبته خمس  
 مائة الف دينار . (۲)

### منحق چهارم

در متن در دو جا سهو روی داده در پنج تصحیح که هر دو در :  
 نخست در صفحه ۴۸ در بده و بودن پس محمد کنکری و کنیه  
 او « ابو منصور » نگاشته به : « و و نخستین کسی از دیلمان است  
 که کنیه معروف میشود » بجای بن هبرت بستی اوئیه « و و  
 نخستین کسی از خندان خود است که بکنیه معروف می شود » زیر  
 برخی از دیلمان ز مکن کاکمی و وشمگیر ز و پیش از و هسودن  
 بکنیه معروف شده بودند .

دو در حشید صفحه ۶۵ در بده غنایق پسر دیردیق رجودی  
 نوشته به : « تاریخچه ی ارمنی او را غنایق مستمکر بنامند »

(۲) ص ۲۵۴ ، ۲۵۵ . بن توضیح در شرح در سلسله پش ر و بی سعده  
 ح این کتب این حوقر و ست و سعده به به رأ قبه کرده و ده و چوب  
 اکنون را دسترسی به سعده آن کتب در به در ار سعده به چو به به .

اشتباه است . زیرا غانغیق ستمگر با غاصب **Գաղիկ Բռնատը**

جز این غانغیق بوده . این غانغیق او را کشته پادشاهی یافت بتفصیلی

که در ذریخهای ارمنی نگاشته اند .





## فہرست نامہا و جایہا

### الف

<p>ابن اسعد بن جیح ۲۷۰۵۰ - ۳۱۰۳۱</p> <p>ابن حوقل ۹۹۰۵۷ - ۱۰۷۰۱۱۹</p> <p style="text-align: center;">۱۳۵</p> <p>ابن عیاد (ابو اعصاب) ۱۱۶ - ۱۱۷</p> <p style="text-align: center;">۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۲۵</p> <p>ابن قتیبہ عطاء بن ۱۳</p> <p>ابن مکتوبہ ۳۹ - ۵۸ - ۶۲ - ۷۱</p> <p>۷۲ - ۷۵ - ۷۸ - ۸۳ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱</p> <p>۹۸ - ۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۹</p> <p style="text-align: center;">۱۲۱ - ۱۲۳</p> <p>۱۸ - ۲۸ - ۳۵ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۴</p> <p style="text-align: center;">۲۵ - ۵۰ - ۵۷ - ۵۸ - ۱۱۰ - ۱۱۳</p> <p style="text-align: center;">۱۳۱</p> <p>و حقدار (حدید سر سہ) ۱</p> <p>بواسطہ - بر حقی ۲۲</p> <p>و احسین احمد سر سہ - بر ۱۳۵</p> <p>اوندت صحیحی ۱۵ - ۱۵</p> <p>بودت میر گرجس ۱۲۲ - ۱۲۴</p> <p>و سہ (ترجمہ) ۹۷</p> <p>ابوسعبد آوہ ی ۲۴</p> <p>و سور سہ تی ۴۳</p> <p>بوسجد (اوریز) ۱۲۵</p> <p>و عبد مددا حدید (۱۰۱ - ۱۰۴)</p> <p>و عبدس سر سہ ۲</p> <p>و عبید رکب سہ ۱۱۶</p>	<p>آبیس ۹۶ - ۹۵</p> <p>آبوتلوف (ارداب)</p> <p>آدوم پسر کرکین ۶۳</p> <p>آذربیکان ۳۱۱ - ۳۱۸ - ۳۵۰ - ۳۸۰</p> <p>۳۹ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۹ - ۵۵ - ۱۲۶</p> <p style="text-align: center;">۱۳۱ - ۱۳۵ - ۱۳۷</p> <p>آزجروی، زحر و بن ۶۵ - ۱۰۵</p> <p>آسوغیث ۱۱۱ - ۱۲۳ - ۱۲۴</p> <p>آشود ۹۶ - ۱۰۵ - ۱۲۱</p> <p>آق قوولوب ح</p> <p>آموت ۳۰۱ - ۴۰۰ - ۵۴ - ۱۳۱</p> <p>آن ککک (ککک - ب) ۱۳۰ - ۱۳۱</p> <p>آمن ۳۰ - ۳۱</p> <p>آی ۱۰۶ - ۱۲۱</p> <p>اخبار ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۲۶</p> <p>اخذرسہ ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۲۶</p> <p>ابراہیم سر سہ ی ۹۰ - ۹۱ - ۹۴</p> <p>ابراہیم بن عبدہ صوی ۲۰</p> <p>ابراہیم - مرز کککری ۴۹ - ۵۴</p> <p>ابراہیم سر سہ ی - ساری ۴۴ - ۱۰۷</p> <p>۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۶ - ۱۲۸</p> <p style="text-align: center;">۱۵</p> <p>ابن ابیر ۱۳ - ۳۷ - ۴۰ - ۴۵ - ۵۰ - ۵۲ - ۶۳</p>
---	--

۱۱۵ - ۱۰۸ - ۹۶ - ۹۵ - ۸۸

اردشیر بابکان ب د

ارس ۹۸ - ۸۷ - ۶۰

ارمنستان ۰۵۵ - ۴۴ - ۳۹ - ۳۸ - ۹

۷۹ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۶ - ۶۴ - ۶۲ - ۵۷

۰۹۵ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۱۹ - ۱۱۵

۱۳۷ - ۱۳۵ - ۱۳۴

ارمن ۰۳ - ۷۲ - ۶۲

ارونا ۱۲۷ - ۳۹ - ۶

ارومی ۱۱۱ - ۱۰۹

ازد (عشیره تازی) ۱۰۳

استهبد موغان (سر داوله)

اسنخر ۱۰۴

اسنخری ۷۴ - ۲۴

اسدس ۱۳۶ - ۱۰۳ - ۱۰۱

اسحق بن عیسی (المستجیر بالله) ۱۱۰ -

۱۱۲

اسفار سر شبرویه ۴۱ - ۴۰ - ۳۶ - ۳۲

اسفید روز (سفید رود)

اسفندیار ۸

اسکندر رومی د

اسماعیل (شاه صفوی) ج

اسماعیل سامانی ۳۱ - ۳۰

اسماعیل سر وهسودان کینگری ۰۴۴

۱۱۵ - ۱۱۳ - ۴۹

استکانیان ۲

اعشی همدانی (شاهر تازی) ۱۸

افشین (نخبر سر کاوس) ۱۵

ابوعی سر سینا ۵۰

ابوالفتح سر عبید ۱۲۹ - ۱۲۵

ابوالخرج اموی ۲۱ - ۱۸ - ۵

ابوالخوارس دیسی د

ابوالقاسم خیزانی ۱۳۶ - ۱۰۵ - ۱۰۱

ابوالقاسم وینوری ۱۳۶ - ۱۰۵ - ۱۰۱

ابواندلس (علی سر جعفر) وزیر

ابو کالبجار د

ابو یحیی شاه دیلم ۲۶

ابومنصور سر المکنفی ۷۹

ابومنصور وهسودان ۱۳۷ - ۴۸

ابوالهیجه روادی (حسین سر محمد)

۰۱۲۰ - ۱۱۴ - ۱۰۵ - ۱۰۱ - ۶۸

۱۳۶ - ۱۲۳ - ۱۲۱

ابوالهیجه نوه سالار ۱۳۱ - ۱۱۷ -

۱۳۹ - ۱۲۵

بابکان ۱۱۹

بار (ولنگا)

احمد سر اسماعیل سامانی ۳۰

احمد سر بویه (معز الدوله)

احمد سر سیاه ۳۴

احمد سر عبدالله وزیر ۸۸ - ۸۷ - ۶۷

احمد بن عیسی ۲۸ - ۲۷

ایران ۰۵۷ - ۵۵ - ۴۴ - ۳۹ - ۳۸ - ۹

- ۸۷ - ۸۳ - ۸۱ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۱ - ۷۰

۰۱۳۵ - ۱۲۱ - ۱۱۹ - ۱۰۷ - ۹۹ - ۹۰

۱۳۷

زدر ۰۸۶ - ۷۰ - ۶۷ - ۶۰ - ۵۹ -

افشین (محمد سر ایی الساج)

اقلیسه (قیسم) ۱۹۰۱۵

البرز ۵۴۰۴

امیر امیران دسی ۵۴۰۵۳۰۳۷

انماق ۱۵

انوشدادان دز ۳۱

اهر ۱۳۶۰۱۰۱۰۶۸

اوخداق ۱۲۳

اودی ۱۰۴

اوزان ۹ ۲۷

اولیاء الله قومی حج ۲۳۰۰۰

ایران شهر د

بصره ۳۰۰۱۴

بهنیوس دانشمند یونانی ۱

بغداد ب ۱۵ ، ۴۱ ، ۴۶ ، ۲۸ ، ۳۵

۵۶ ، ۵۷ ، ۶۶ ، ۷۹ ، ۸۴ ، ۹۲ ، ۹۶

۹۷ ، ۱۰۹ ، ۱۱۴ ، ۱۲۴

بلاذری ۳ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۵ ، ۱۱

۲۶ ، ۱۰۲ ، ۱۰۵

بهره گور ۱۰۳

بومج ۱۵

بیتابن حج ۷۰ ، ۷۲ ، ۷۱

بیهنی ۵۱ ، ۵۲

با

بصره ۸ ، ۳۸ ، ۵۷ ، ۱۳۵

بصره حج

بصره برتونی حج

بصره خور

بصره نوب - ا - سید - موسی - ۱

بصره شمرت ۳

بصره کوا - ا - ا - ب - ۱

بصره ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹

بصره

بصره ( ۳۰ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ )

بصره ۱ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵

بصره ۱۳

بصره رکنی - ا - ب - ۱ - ۲

باء

باجرت زرین کمر د

باکو ۷۲

باکرتوین ۶۵ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶

باکت ۶۰

بایر ۴ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۲۲

باجکه رکی ۲۳ ، ۲۲ ، ۲۴

باجران

بیراه بن عرب ۱۱ ، ۱۷

بیراه ۷۰ ، ۸۱ ، ۹۵ ، ۹۶

بیراهین ۳۱

بیراه ۲۴

بیراه ۲۲

بیراه ۱۹

بیراه ۵۳

۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۸  
 جسان یسر شرمزن ۸۶، ۶۸، ۶۶  
 ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۷، ۱۱۴، ۱۰۹، ۹۶  
 جعفر یسر شکوه ۸۰، ۷۷  
 جلال الدوله دلمی د  
 جاسد ۱۳۳، ۱۳۲

چیم

۳۲، ۲۹، ۲۷، ۹، ۳

حا

حده ابرو ۵

حامد ۱۹

حاج ن یوسف ۱۸، ۱۲ - ۱۲

حسن بن احمد کوکی ۲۸، ۲۷

حسن یسر احمد یسر حو، (ابوعلی) ۳۹

۱۳۳، ۱۳۰، ۴۸، ۴۵، ۴۴، ۴۰

حسن یسر یویه (زکن الدوله)

حسن بن زید (داعی کیر) ۷۱، ۲۹ - ۲۶

حسن بن علی (امام) ۲۰

حسن بن علی (صحر کیر) ۳۴ - ۳۰، ۳

حسن یسر فیروزان ۸۴، ۳۸، ۳۲، ۳۰

حسن بن هاسم علوی ۳۴

حسن بن هبسانه حمدای (صرا بوا)

حسن بن محمد مهلی ۶۸، ۶۶

حسین خاده ۲۵

حسین یسر سعید حمدای ۷۸، ۷۷، ۶۳

۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹

۸۰، ۵۵، ۲۶، ۱۷، ۱۵، ۱۴

۱۰۵

۳۱، ۱۳، ۱۱، ۴

تیریز د ۶۵ - ۶۸، ۱۲۰

حوراب، تورست ۵۰۲

رگه ب ۶

هراب ی، پید ۸۹

توت و راعه ای ۹۳ - ۹۱

یورون امیر الامراه ۸۲ - ۸۰

یور کورگای ب

چیم

حد (عرق عجم)

حیراب ۱۳۶، ۱۰۴، ۱۰۱

حد بین ۳۶، ۲۴، ۲۳، ۱۵، ۰

۱۳۰، ۱۲۲، ۳۸

حد بن حدین (جسی) ۴۵، ۲۱

۱۳۷

حد بن شومس (حصای) ۳۶، ۲۵

۱۳۷

حد بن سرهین (حصای) ۳۶ - ۲۷

۱۲۷، ۹، ۵، ۳۵

حد بن سرورن (ساری) ۴۴

۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۳۹

۱۳۲، ۱۳۱

حد بن سر ابراهیم (ککری) ۵۲

۱۳۱، ۵۴

حد بن سر روح (ککری) ۴۹

دال

دارن بیج ۳۳۰  
 دارمستر بیج  
 داعی کبیر (حسن بن زب)  
 داعی صغیر (محمد بن زید)  
 داعقن ۸۵  
 دبیل (دوبل) ۱۲۴۰۱۲۳۰۱۰۹۰۹۴  
 دربند ۱۰۶۱۰۳۰۹۷۰۶۷۰۹۰۴۰  
 دری بیج ۱۲۰۱۱۰۸  
 دیوان (دیوان) ۳۵۰۲۱۰۱۴  
 دقیقی ۸۵  
 دارریعہ ۶۲  
 دریق ارجوی ۱۰۵ ۹۸۰۹۵۰۶۵  
 دس ۴۳ ۸۱۰۸۰۰۷۰۰۵۷  
 ۱۰۳۰۹۸ - ۹۴۰۹۰۰۸۸۰۸۷  
 دیدن (شہری و شریانی) ۳  
 دیمنستان (دیو برہنہ شہر رور) ۳  
 ر

رافع سرہرہ ۳۰۰۲۹  
 ربع انجیل ۱۲  
 رستم (سید لاری) ۱  
 رسد ۲  
 رشت ۱  
 رکن دیو ۲۴ ۲۴ ۷۰ ۸۳ - ۸۱  
 ۱۳۲ - ۱۱۶

حسین صاحب فتح ۲۰  
 حسین بن علی (امام) ۱۲۰۵  
 حسین نسر محمد نسر رواد ۱۱۴  
 حلب ۹۷  
 حمدانہ مستوفی ۵۰۰۳۱  
 حمدانی، حمدایات ۸۱۰۷۹  
 حیدر نسر و ہسودان ۱۲۸۰۴۹

خا

خاجین ۱۰۶۰۱۰۲  
 خاندات موہ ۶۳  
 خراسان ۰۵۱۰۳۸۰۲۹۰۱۴۰۹۰۸  
 ۱۱۶۰۸۸۰۷۵۰۷۴۰۵۴  
 خراسویہ ۰۹۱۰۹۰۰۴۳۰۳۹۰۳۳  
 ۱۲۷  
 خور (دربا) ۸۳۰۷۲ - ۷۰۰۱  
 خور (مردہ) ۸۳۰۸۱۰۷۰  
 خسرو بیروز ۱۲۷۰۴۰۰۳۶۰۳۴  
 حجاج فارس ۴  
 خدسہ ۵۰  
 خندان ۵۳  
 خواجہ مرہ ۵  
 خوارزمشاہان ح  
 خورسان ۵۷۰۳۸  
 خونج (کاغذ کمان) ۶۱  
 خورشید (اسلمیہ) ۹  
 خیزان ۱۰۵۰۱۰۱

سیاهان د ۵۲۰۳۸۰۳۴۰۳۳۰۸۰۵  
 ۸۹۰۸۶۰۷۴۰۵۷  
 سرجهان ۵۲-۵۰  
 سعد بن ابی وقاص ۱۱  
 سعید بن ابی العاصی ۱۲  
 سغیان (۴) بن موسی ۱۰۴۰۱۰۱  
 ۱۳۶۰۱۰۵  
 سفیدرود ۱۳۴۰۱۳۲۰۳۴  
 سلحوقیان ب ح ۱۱۹۰۳۱  
 سندس ۹۸۰۸۰  
 سیران (سیران)  
 سیر - ۹۵۰۸۹۰۸۶  
 سندد باکراتوی ۱۰۵۰۱۰۲۰۹۵  
 سغاریب (حکمرات خاجین) ۱۰۲  
 ۱۳۷۰۱۰۶  
 سغاریب سناری ۱۰۳۰۱۰۱۰۱۰۰  
 ۱۳۶  
 سغاریب آسوری ۱۰۳  
 سنکریه (سغاریب) ۱۰۳  
 سهرورد ۴۹۰۴۵۰۴۴۰۳۹۰۳۸  
 ۱۳۱۰۵۰  
 سیحوت ب  
 سینان ۵۴۰۳۸  
 سیسگان ۸۷  
 سیف الدواہ حیدای ۹۷

شین

شاه رود ۵۳۰۳۷

روادان ۱۲۰۰۵۶  
 رود بار ۲۴۰۱  
 روسیان ۸۲۰۷۰  
 روم + رومیان ۱۰۴۰۱۰۱۰۷۵۰۷۲  
 ۱۰۶  
 ری ۸۰۱-۱۲۰۱۷۰۱۸۰۲۱  
 ۲۳۰۲۵-۲۸۰۳۴-۳۸۰۵۲  
 ۸۲-۸۹۰۹۷۰۱۱۶۰۱۲۴  
 رویان (کجور) ۱۴۰۹

زا

زکدن ۱۰۲۴۰۲۸۰۳۹۰۴۴  
 ۴۵۰۴۹۰۵۰۰۵۷۰۶۱۰۸۵۰۹۵  
 زنبان ۱۳۱  
 زوزن ۱۰۰  
 زندیان ج  
 زیاریان یا ۷۰۷۰۲۳۰۳۸۰۴۴

سین

سعدیان ب ۱۰-۲۳۰۵  
 سلارین یا ۳۸۰۳۸۰۵۵۰۵۶۰۱۰۵  
 ۱۲۰۰۱۲۲۰۱۲۴۰۱۲۶۰۱۲۷  
 ۱۲۹  
 ساوک ۴۳۰۵۵۰۶۳۰۶۵۰۷۷  
 ۱۲۸  
 سسین ج ۳۰-۳۲۰۳۲۰۶۳۰۸۴  
 ۸۸۰۸۵  
 سود

مصعب الدوله ۱۲۵

طا

ضاره (زره) ۵۱-۵۳

طالقن ۱۳-۲۹

طهران ج

ضبرسران ۷۶

ضبرستان ۴۱-۱۳-۱۰-۹-۵-۴

۲۶-۲۹-۲۶-۲۵-۲۲

ضری ۲۵-۲۱-۱۲-۸-۳۹

ضرم (زرم) ۱۳۴-۳۶

ضربث ۵۴-۵۳-۳۸

ظا

ظهير لعین (سید) ۳۱-۲

عین

عبس (شاه) ج

عبسین ۳۳-۲۲-۲۰-۱۰

عبد بن نصح ۱۸

عبد بن حسن ۲۵

عبد بن سرخرده ۲۵

عبد بن عربز ۲۷

عبد الله سیدی ۳۱-۳۰

عبد صفت ۱۰۳

عبد بن ابو محمد (زهر) ۱۶۰-۱۰۵

عبد بن عمر آ

عبد بن ربه ۱۳-۶

شادیان با ۱۲۱

سروات د ۱۰۱۰

شرواناه ، شرواناهت د ۱۰۰۰

۱۳۶-۱۳۵-۱۰۳-۱۰۱

شروان پسر مشکى ۱۱۵-۱۱۳

شروان پسر قرن ۲۵

شكى ۱۳۶-۱۰۳-۱۰۱

شیران (زهر) ۵۳-۲۸-۴۴-۳۹

۱۳۴-۱۳۰

شیران (تهران) ۸۹

شیران (اران) ۸۹

شیرم (هرات) ۸۹

شیره (ساره) ۸۹

شهرزور ۳

شهبروز پسر کردو ۸۶

شیراز د

شیر اسفاز ۹۴-۹۰

شیرز ۲۶-۲۵

شیران (شیره زری) ۱۰۳

شیرگان (در) ۸۷

صاد

صائین قلعه ۵۰

صاحب سرحد ۱۳۲-۱۳۰-۲۸-۲۰

صفاریان ج

صفویان ج

صفی (شاه) ۵

صهاربان ۱۰۴

فا

فراات س ۴  
 فرخان (استهد ضبرسدن) ۹  
 فرخان (زینندی) ۸  
 فرانسه ۶  
 فردوسی ۸۵  
 فخر الدوله دیلمی ۴۸ - ۱۲۵۰۵۰  
 ۱۲۲ - ۱۳۰ - ۱۲۶  
 فخرالدین اسعد گرگانی ۳  
 فضل بسر جعفر حمدای ۹۴  
 فضنون شدادی د  
 فولاذ ۱۲۹ - ۱۲۵  
 فیروزان ۳۰  
 فیروزکوه ۱۹

قاف

قاجاریان ج  
 قدسیه ۱۷۰۸  
 قارس ۱۴۳ - ۱۰۶  
 قاسم بن علی ۲۸ - ۲۷  
 قدرخان ج  
 قراباغ ۱۰۶  
 قراقویولمویان ج  
 قرمطین ۵۸ - ۵۷  
 قزوین ۱ - ۱۴ - ۱۸ - ۲۴ - ۲۷ - ۲۹  
 ۳۵ - ۴۰ - ۵۷ - ۵۸ - ۹۴ - ۱۳۱ - ۱۳۳  
 قفقاز ۴ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۶ - ۱۳۶

عبدن خلیفه ۱۲

عراق س ۱۲۰ - ۲۲ - ۳۸ - ۴۳ - ۷۴  
 ۱۱۱  
 عراق عجم ۲۱ - ۱۹ - ۱۵ - ۱۰ - ۶  
 عروة بن زید ۱۷ - ۱۱  
 عضد الدوله ۱۲۹ - ۱۲۵ - ۴۶ - ۴۵  
 علاء الدوله د ۵۳ - ۵۲  
 علی ابن ایضاب (امام) ۲۰ - ۱۲  
 علی بسر جعفر (ابوالقاسم) ۶۸ - ۶۴  
 ۱۳۶ - ۱۰۱  
 علی - فضل ۸۷ - ۸۶ - ۶۴  
 علی بسر جواتقوله ۸۴  
 علی سر و مسودان ۱۲۷ - ۲۰ - ۳۳  
 عماد الدوله (علی) ۱۳۱ - ۸۵ - ۸۳  
 ۱۲۴

عمر خلیفه ۱۲ - ۱۱ - ۸

عمر بن سعد ۱۲ - ۵

عمر بن عبد العزیز ۱۴ - ۱۳

عمر سر هلاک ۱۴ - ۹

عمر - ۱۳

عبدی ش ز ج

غین

غلیق ارخرونی ۱۳۸ - ۱۰۰ - ۶۷ - ۶۵  
 غلیق سگار ۱۳۸ - ۶۰  
 ۹۵  
 غ - ج  
 غرورن ج



لهزمین ۱۹  
 لواری (رود) ۴  
 لیلی سر نعمان دیلمی ۴۲  
 مسیم  
 ماد ۱  
 مازیار سرفارن ۲۶  
 مازندران ۷۱۰۷۰۰۲۶۰۴۰۳  
 ماکان ۱۳۷۰۵۸۰۳۸۰۳۲۰۳۰  
 مالک سر مسافر ۱۳۸۰۴۳  
 مأمون خلیفه ۲۶۰۹۵  
 مانادر پسر چستان ۱۲۹۰۱۲۵  
 مبرد ۱۹  
 منشی (شاعر تزی) ۱۱۵۰۴۵  
 المنقی خلیفه ۷۹  
 مجد الدواه دیسی د ۵۰۰۲۴  
 محمد میرزا صفوی ز  
 محمد سیه (سلطان) ز  
 محمد بن ابی سبزه ۱۴۰۱۳  
 محمد بن ابی العباس عسوی ۱۴  
 محمد بن ابی السج ۱۰۵۰۵۶  
 محمد بن احمد (عیمی)  
 محمد بن احمد اردی ۱۳۶۰۱۰۱۰۱۰۰  
 محمد بن زید (دعی صغیر) ۳۰۰۲۹  
 محمد بن زکری رازی ۳۶  
 محمد بن عبدالله (عس رکب) ۲۰  
 محمد بن فضل قزوینی ۲۸  
 محمد بن مسافر ۴۳۰۳۵۰۳۳ - ۴۰۰۳۶

قوس ۲۱  
 قبول ۱۹  
 کاف  
 کاکمی (پدر ماکان) ۳۰  
 کثیر بن شهاب ۱۸۰۱۱  
 کجور (رویان)  
 کر (رود) ۷۸۰۷۲  
 کر بلا ۱۲۰۵  
 کردان هدایانی ۸۰۰۷۷  
 کرمان د ۳۸  
 کرماشاه د  
 کلاد ۹  
 کنکریان یا ۳۶۰۴۰ - ۴۹۰۴۰ - ۵۵۰  
 ۱۳۳۰۱۳۰۰۱۲۸۰۱۲۷  
 کوفه ۱۴۰۱۱  
 کبخر و ۱۲۹۰۱۲۵۰۱۰۸۰۱۰۷  
 گاف  
 گرگان د ۷۰۰۳۸۰۳۶۰۳۲ - ۲۹۰۲۱۰۲  
 گرجان، گرجستان ۱۲۴۰۱۲۲۰۱۰۴  
 کیل کبا ۲۹  
 گنجه د  
 لام  
 لارز (لاریجان) ۲۶۰۲۵  
 لامیجان ۱  
 لشکری سر مردی ۶۲ - ۵۸۰۴۳۰۳۹  
 لشکرسان پسر لشکری ۸۰۰۶۳۰۶۲